

تحلیل بحران هویت قومی در ایران در بستر جهانی‌شدن و فضای مجازی با رویکرد علم‌پایداری

حسین رضائی امینلوئی*

دکترای جامعه‌شناسی و مدرس علمی و کاربردی دانشگاه امام حسین^(ع) ارومیه

فرشید دیلمقانی

دانشجوی دکتری سیاست‌گذاری فرهنگی دانشگاه بین‌المللی امام رضا^(ع)

چکیده

در دهه‌های پایانی قرن بیستم با فرآیند دیالکتیکی و متناقض‌نمای جهانی‌شدن و با وجود خوشبینی‌های مدرنیته، بشریت شاهد خیزش‌ها و ستیزه‌های قومی و هویتی، جنبش‌های ملی‌گرایانه و بنیادگرایی‌های دینی بود. فرایند جهانی‌شدن و فضای مجازی با دگرگون کردن شرایط و چارچوب سنتی هویت‌سازی، روندگسست مکان، زمان و فضا را شتاب بخشید و بدین ترتیب امر اجتماع را از دایره تنگ و محدود مکان‌رها کرده و در فضای بسیار فراخ‌گسترش داد و نوعی بحران هویت و معنا در جوامع مختلف جهان پدید آورد که افراد و اقشار گوناگون برای حل این بحران به روش‌ها و راهکارهایی متوسل می‌شوند که اشکال متعدد خاص‌گرایی‌های فرهنگی، تنش‌ها و ستیزه‌های قومی، هویتی یکی از اشکال پر اهمیت چنین خاص‌گرایی‌هایی می‌باشد. هدف مطالعه حاضر با توجه به این مسأله، برجسته‌تر کردن چارچوب مفهومی یکپارچه-ای از رهگذر تفکر غیرخطی است که معیاری مبتکرانه برای حل عمده‌ترین و مهم‌ترین مشکلات عصر ما من جمله مبحث قومیت و ستیزه‌های ناشی از آن در فرایند جهانی‌شدن و فضای مجازی عرضه داشته است. تحقیق مورد نظر در قالب تحقیق نظری انجام گرفته که نوعی مطالعه‌ی بنیادی و تئوریک می‌باشد. علاوه بر کشف و آشکارسازی روابط بین متغیرها از روش‌های استدلال و تحلیل عقلانی استفاده شده که بر پایه‌ی مطالعات کتابخانه‌ای انجام گردیده است.

کلید واژه‌ها

بنیادگرایی، خاص‌گرایی، جهانی‌شدن، فضای مجازی، قومیت، ملی‌گرایی، علم‌پایداری.

برخی اندیشمندان سده‌ی نوزدهم، به ویژه فلاسفه و جامعه‌شناسانی مانند کانت و مارکس بر آن بودند که با گذشت زمان و تحول جوامع بشری، نقش و تأثیر ابعاد فرهنگی مختلف مانند دین، قومیت و ملیت در زندگی اجتماعی کم رنگ‌تر شده، یک جامعه‌ی جهانی بدون تمایزها و شکاف‌های اجتماعی، فرهنگی شکل خواهد گرفت. مارکسیست‌های قرن بیستم فرهنگ را تابعی از طبقه و روابط طبقاتی پر تنش می‌دانستند و به همین دلیل تردیدی نداشتند که در جامعه و جهانی بی‌طبقه، دین، نژاد، ملیت و قومیت محلی از اعراب نخواهد داشت. حتی لیبرال‌ها و نظریه‌پردازان نوسازی نیز این‌گونه مصادیق فرهنگ را پدیده‌های تاریخی قلمداد می‌کردند که در پایان تاریخ و پس از تکمیل مراحل نوسازی و توسعه کم‌کم ناپدید خواهند شد. به هر حال اعضای جامعه‌ی آرمانی این‌گونه اندیشمندان و نظریه‌پردازان که شکل‌گیری آن را گریزناپذیر می‌دانستند انسان‌هایی بودند که در درجه‌ی نخست به‌واسطه‌ی انسان‌بودن و داشتن علایق و مسائل مشترک جهانی هویت می‌یافتند نه بر پایه‌ی علایق و تعلقات فرهنگی. این‌گونه پیش‌بینی‌های خوش‌بینانه به‌میزان اندکی واقعیت یافته است. خودآگاهی‌های سرچشمه گرفته از شرایط و ویژگی‌های زندگی در جهان مدرن و فضای مجازی بوجود آمده، زمینه‌ساز پیدایش هویت‌هایی در دهه‌های پایانی قرن بیستم شده بطوری‌که جهان شاهد برجسته‌شدن فرهنگ و آنچه خاص‌گرایی فرهنگی گفته می‌شود بوده است. این برجستگی فزاینده، اکثر جوامع جهان را کم‌وبیش در بر می‌گیرد و به کشور، منطقه یا قاره‌ی خاصی محدود نمی‌شود. امروزه چه کشورهای توسعه یافته و ثروتمند غربی و چه کشورهای توسعه نیافته و فقیر جهان سوم شاهد حضور چشمگیر عناصر فرهنگی مختلف در زندگی سیاسی اجتماعی خود هستند. خیزش‌ها و ستیزهای قومی، جنبش‌های ملی‌گرایانه و بنیادگرایی‌های دینی نمونه‌هایی از خاص‌گرایی‌های فرهنگی را تشکیل می‌دهند.

بیان مسئله

داده‌های مختلف نشان می‌دهند که این خاص‌گرایی‌ها در دهه‌های پایانی قرن بیستم گسترده‌تر و بیشتر شده‌اند. به بیان دیگر در این دوره انسان‌های بیشتر و بیشتری با الهام از ایدئولوژی‌های احیاگرانه، جدایی‌خواهانه، ملی‌گرایان، قومیت‌گرایانه و همچنین ایدئولوژی‌های بنیادگرایانه‌ی افراطی بسج شده‌اند که معمولاً به کنش‌های جمعی پرتشن و ستیزآمیز انجامیده است. گسترش و افزایش خاص‌گرایی فرهنگی به خودی خود مسئله‌ای مهم است، هنگامی اهمیت بیشتر می‌یابد که همزمان بودن آن با فرآیند «کوچک‌تر شدن جهان» به واسطه‌ی تحول و پیشرفت شگفتی‌آور فن‌آوری‌های ارتباطی و حمل و نقل توجه کنیم. مرور آثار پرشمار مربوط به گرایش‌ها و جنبش‌های مختلف قومی، هویتی، دینی، ملی و جنسی حکایت از آن دارد که پژوهش‌گران برای تبیین این‌گونه پدیده‌ها به متغیرهایی مانند استعمار، امپریالیسم، مداخلات خارجی، تبعیض، تمرکز، نابرابری و نخبگان سیاسی متوسل می‌شوند. ولی اگر بتوان همسانی‌هایی در یک دسته گرایش‌ها و رفتارهای جمعی مبتنی بر انواع عناصر هویت‌بخش فرهنگی شناسایی کرد و چنین پدیده‌هایی را نمودهای گوناگون خاص‌گرایی فرهنگی نامید، باید بتوان متغیر یا متغیرهای دخیل مشترکی را هم در آن پدیده‌ها یافت و در این پژوهش ادعا می‌شود که متغیر مورد نظر همان فرایند جهانی‌شدن و در کنار آن رشد و توسعه‌ی فضای مجازی و تسری آن در تمام ابعاد زندگی شخصی و خصوصی افراد است. فرایند جهانی‌شدن و ظهور توأمان فضای مجازی و گسترش روزافزون آن خاص‌گرایی‌های فرهنگی، تنش‌ها و ستیزه‌های قومی و هویتی را تقویت می‌کند. طی سال‌های اخیر در پاسخ به این احساس فراگیر که سازمانها و نظام‌های اجتماعی امروزین نیازمند تغییر شکل بنیادین است درباره طبیعت سازمان‌های انسانی و اجتماعی در محافل مدیریتی به طور گسترده بحث شده است. ظاهراً به نظر می‌رسد که

دولت‌های ملی، نظام‌های اجتماعی و سازمان‌ها، نظام‌های ارزشی و چهارچوب فرهنگی امروزه از همیشه قدرتمندتر و با ثبات‌تر هستند. اما امروزه مقامات بلند پایهٔ اجرایی، سیاسی و فرهنگی دولت‌های ملی زیر فشارهای بی‌شماری قرار دارند بطوریکه علی‌رغم رونق مادی و ترقی و پیشرفت روزافزون تکنولوژیک و فناوری رضایت خاطر کمتری از اعمال سیاست‌ها و به ثمر رسیدن آنها و همین‌طور کیفیت کنترل اجتماعی و ثبات فرهنگی دارند. دولت‌های ملی ممکن است از بیرون قدرتمند به نظر برسند اما آنان خود احساس می‌کنند که نیروهای فراملی و بین‌المللی آنان را کنار زده است و در مقابل آشفتگی‌هایی که نه می‌توانند آن را پیش‌بینی کنند و نه کاملاً بفهمند دچار تزلزل شده و دیگر هیچ کنترلی بر آنها ندارند. اکنون محیط اجتماعی بسیاری از دولت‌های ملی و نظام‌های اجتماعی با سرعت باور نکردنی در حال تغییر است. سیاست‌های فرهنگی به سرعت بی‌نظم می‌شوند و ادغام بی‌پایان و روزافزون مرزها و کمرنگ شدن نقش متمایز کننده و بازدارنده‌ی آنها، دگرگونی‌های ساختاری و فرهنگی افراطی را بر دولت‌های ملی، فرهنگ آنها و همین‌طور سازمان‌های درگیر تحمیل می‌کنند که هرگز تمامی ندارد و از توانایی‌های یادگیری مردم فراتر می‌رود و دولت‌های ملی، فرهنگ‌ها، هویت‌ها، افراد اجتماعی و سازمانی را بیشتر از گذشته با خود درگیر می‌کند. اما علت این همه هیاهو برای تغییر بنیادین چه می‌تواند باشد؟

به نظر می‌رسد علت ریشه‌ای این بی‌قراری، پیچیدگی بیش از حدی باشد که یکی از مشخص‌ترین خصیصه‌های جامعه‌ی صنعتی امروزی و پدیداری جهانی‌شدن و ظهور فضای مجازی و گسترش روزافزون آن در تمام ابعاد زندگی اجتماعی است. در آغاز قرن جدید در هزاره‌ی سوم با انبوهی از سیستم‌های پیچیده محاصره شده‌ایم که بطور فزاینده، تقریباً به هر جنبه‌ای از زندگی ما سرایت کرده است بطوریکه از دیدگاه نظریه و عمل مدیریت سنتی نظام‌های اجتماعی قابل تشخیص نیست.

اگر این نوع نگاه به مسئله را در ارتباط با جامعه‌ی ایران مطرح نمائیم ژئوپلیتیک ایران ایجاب کرده است که این کشور به جهت قرار گرفتن در گذرگاه مهاجرت‌های تاریخی، با ترکیب قومیت‌های مختلف در بافت جمعیتی خود مواجه گردد که به تناسب پیشینه‌ی تاریخی، تحولات سیاسی و اجتماعی در گستره‌ی سرزمینی ایران مستقر گردند. مهاجرت‌های تاریخی بین سه قاره‌ی آفریقا، اروپا و آسیا به سکونت اقوام مختلف و در هم آمیختگی نژادی انجامیده است. موقعیت جغرافیای ایران و مهاجرت‌های اقوام کوچ‌نشین با زبان‌ها و ادیان مختلف در طول سه هزار سال گذشته، منجر به استقرار سه خانواده‌ی زبانی آریایی، سامی (عربی، عبری، آسوری) و اورال - آلتای (ترکی و مغولی) و نیز ادیانی چون زرتشتی، یهودی، مسیحی و اسلام در ایران شده است. این اقوام و گروه‌ها هر یک شاخص‌های فرهنگی خاص خود را دارند. در جامعه‌ی ایران با توجه به تنوع و تکثری که در بین اقوام، ادیان، مذاهب، هویت‌های جمعی، نظام‌های ارزشی و نمادین و چهارچوب فرهنگی وجود دارد، در گذشته‌ی تاریخی و بزنگاه‌های حساس سیاسی و اجتماعی، دمانس اجتماعی^۱ و زوال عقل به جای تعقل و منطق بوده که توانسته آشوب و ناامنی، نابسامانی و هرج و مرج اجتماعی را ایجاد کند و کنشگران اجتماعی نظام‌های ارزشی و چهارچوب‌های فرهنگی را وادارد تا به جای تعامل مسالمت‌آمیز و عقلایی با همدیگر، کنش‌ها و تعاملات غیر مسالمت‌آمیز و گاه‌ها خشن را از خود نشان دهند که این امر توانسته است هر نوع روزنه‌ی امید برای زندگی دموکراتیک و مدنی را به محاق ببرد. بطوریکه این مسئله کماکان امروز نیز با وجود ترقی در ارتباطات و پیشرفت تکنولوژیک، خود را به انحاء مختلف نشان می‌دهد. چون یکی از ویژگی‌های دنیای امروز، پدیده‌ی جهانی‌شدن و ظهور فضای مجازی و گسترش آن است حال اینکه جامعه‌ی ایران به هیچ عنوان از تأثیر این پدیده بدور نمی‌باشد.

نسبت معکوس قدرت سیاسی و بحران‌های قومی - محلی در ایران دوران معاصر		
شرح دوره	مقاطع مختلف کاهش قدرت سیاسی در دوران معاصر	لايه‌های متفاوتی از بروز بحرانهای محلی و قومی
۱۹۰۶-۲۵	از مشروطیت تا شروع سلطت رضاشاه	اسماعیل آقا سیمینتو در کردستان حاج بابای اردبیلی در زنجان شیخ محمد خیابانی در آذربایجان امیر موید سواد کوهی در مازندران کلنل محمد تقی پسپان در خراسان خداوردی خان در خراسان دوست محمدخان در بلوچستان
۱۹۴۱-۴۶	اشغال نظامی ایران در جنگ جهانی‌دوم	میرجعفر پیشه‌وری در آذربایجان قاضی محمد در کردستان روسای ایلات بختیاری و قشقایی در اصفهان و فارس قبادیان در کرمانشاه
۱۹۷۹-۸۴	از پیروزی انقلاب تا تثبیت دولت میرحسین موسوی	حزب دموکرات و کومله در کردستان و آذربایجان غربی حزب خلق مسلمان در آذربایجان شرقی ناسیونالیست‌های افراطی آن سوی ارس و پان ترکیست‌ها در مناطق آذری کانون فرهنگی و سیاسی خلق ترکمن در ترکمن صحرا و گنبد کاووس طیف نیروهای ناهمساز در بلوچستان نیروهای واگرا در خوزستان

در ارتباط با این مطالعه، اعتقاد بر این است که جهانی‌شدن و پیدایش فضای مجازی باعث تسریع فرایند سیاسی‌شدن قومیت شده است در حالیکه این مسئله ذاتاً یک مسئله‌ای فرهنگی می‌باشد. در این ارتباط رابرت ماندل^۱ معتقد است که همگام با محوشدن تمایزات در ایدئولوژی و ساختار حکومت‌های ملی، غرور مردم نیز از ملی‌گرایی سیاسی، به‌سوی ملی‌گرایی فرهنگی (بویژه در مواردی که واحدهای قومی فاقد دولتی هستند که با مرزهای آنها مطابقت داشته باشد) تغییر جهت می‌یابد و بتدریج که وابستگی متقابل و همسان شدن ملل بر اثر جهانی‌شدن و پیدایش فضای مجازی، باعث عقب راندن ویژگی‌های منحصر به فرد سیاسی و اقتصادی می‌شود و تنها چیزی که مردم به طور خاص نسبت به آن احساس تعلق و وابستگی می‌کنند میراث فرهنگی ریشه دار آنها است. به بیان دیگر هویت سیاسی در برابر هویت فرهنگی رنگ می‌بازد (ماندل، ۱۳۷۷: ۲۷)

با توجه به فرهنگ و ساختار تاریخی - سیاسی استبداد زده، سوابق تاریخی موجود در گذشته و همینطور دغدغه‌های نظام سیاسی و حاکمیت ایران و اینکه زندگی در جهان مدرن و در دنیای جهانی‌شده نیازمند آگاهی از عملکرد نظام جهانی و به تبع آن فضای مجازی پدیدار شده، پیامدها و آثار آن در افراد و جوامع مختلف و همین‌طور چهارچوب فرهنگی متکثر است توجه به ابعاد سیاسی و فرهنگی مسائل قومی یک ضرورت است. حال اینکه هنوز برای تأمین این نیاز اقدامی جدی صورت نگرفته است. معدود تلاش‌هایی را هم که اخیراً در این راستا انجام شده نمی‌توان کافی و مناسب دانست.

کاهش حاکمیت ملی از نظر رابرت ماندل

ظهور بازیگران غیر دولتی

نفوذپذیری مرزهای ملی

تجزیه‌ی ملتها

خوداتکایی کمتر در سطح ملی

گسترش فناوری

پخش قدرت

تبیین و تحلیل ارتباط جهانی‌شدن با تنش‌ها و ستیزه‌های قومی

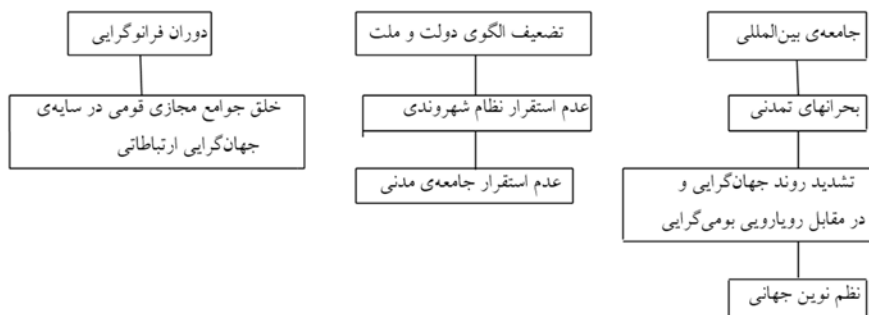
خاص‌گرایی‌های فرهنگی واکنش‌هایی به کاستی‌ها و ناکارآمدی‌های نظام اجتماعی مدرن هستند. بخشی از این کاستی‌ها در تداوم و تشدید نابرابری‌ها و تبعیضات گوناگون در دهه‌های پایانی سده‌ی بیستم نمود می‌یابند و از منطق انباشت سرمایه ناشی می‌شوند. بخش دیگری از کاستی‌ها و نابسامانی‌ها نیز در ذات و ماهیت خود تجدید ریشه دارد. به هر حال خاص‌گرایی‌های فرهنگی در انواع گوناگون‌اش چیزی جز مبارزه با انواع مختلف کاستی‌ها، تناقضات موجود و تلاش برای ایجاد یک نظام و سازمان اجتماعی فارغ از آنها به شمار نمی‌آیند (Wallerstein, 1991: 166). جهانی‌شدن بواسطه‌ی عوامل و سازوکارهایی من جمله پیدایش و ترقی روزافزون جامعه‌ی مجازی، نوعی بحران هویت و معنا در جوامع مختلف جهان پدید می‌آورد. بنابراین افراد و اقشار گوناگون برای حل این بحران به‌روش‌ها و راهکارهایی متوسل می‌شوند که انواع و اشکال متنوع خاص‌گرایی‌های فرهنگی نمونه‌ای از آنها است. هویت از نیازهای روانی انسان و پیش نیاز هرگونه زندگی اجتماعی است. اگر محور و مبنای زندگی اجتماعی را برقراری ارتباط پایدار و معنادار با دیگران بدانیم هویت اجتماعی چنین امکانی را فراهم می‌کند (Jenkins, 1996: 6). می‌توان هویت اجتماعی افراد را نوعی خودشناسی آنها در رابطه با دیگران دانست. این فرایند مشخص می‌کند که شخص از لحاظ روانشناختی و اجتماعی کیست و چه جایگاهی دارد. در واقع هویت معطوف است به بازشناسی مرز میان خودی و بیگانه که عمدتاً از طریق همسنجی‌های اجتماعی و انفکاک درون گروه و بیرون گروه‌ها ممکن می‌شود. اهمیت تمایزات، تنش‌ها و ستیزه‌های اجتماعی و گروهی حتی در شرایط نبود تضاد منافع از این جنبه‌ی هویت ناشی می‌شود (Brown, 1999: 790). این همان نقطه‌ای است که در این مطالعه مورد توجه می‌باشد. هویت نه تنها فرایندی برای خودشناسی کنشگران اجتماعی است بلکه معناسازی نیز به واسطه‌ی آن صورت می‌گیرد. از رو برخی از نظریه‌پردازان در تعریف و مفهوم‌بندی هویت بر این کار ویژه تأکید می‌کنند. مثلاً مانوئل کاستلز هویت را همچون فرایند ساخته‌شدن معنا بر پایه‌ی یک ویژگی فرهنگی یا یک دسته ویژگی‌های فرهنگی که بر دیگر منابع برتری دارند تعریف می‌کند (Castells, 1997: 7). هویت‌ها معناهای کلیدی هستند که ذهنیت افراد را شکل می‌دهند و مردم به واسطه‌ی آنها نسبت به رویدادها و تحولات محیط زندگی خود حساس می‌شوند (Howarth, 1995: 118). بسیاری از نظریه‌پردازان که مدعی فرارسیدن دوره یا عصری جدید هستند و از پست مدرنیته، عصر جهانی و تجدید پیشرفته سخن می‌گویند، هویت‌سازی متمایز را هم از ویژگی‌های این عصر جدید به شمار می‌آورند. البته این هویت‌سازی متمایز معمولاً با بحران‌های جدی همراه است و در مواردی به نوعی خاص‌گرایی فرهنگی می‌انجامد و باعث ستیزه‌ها و کشاکش‌های قومیتی می‌شود. دلیل این است که فرایند جهانی‌شدن با دگرگون کردن شرایط و چارچوب سنتی، هویت‌سازی را با قرار دادن در بستر فضای مجازی در جهان کنونی دشوار یا به اصطلاح

پرابلمتیک می‌کند. این وضع دشوار و پرابلمتیک بستر بسیاری از تنش‌های قومی و ستیزه‌های هویتی به مثابه نوع بارز و مهم خاص‌گرایی فرهنگی است (گل‌محمدی، ۱۳۸۱: ۲۲۷).

هر فرد هنگامی خود را دارای هویت می‌داند که از تمایز، پایداری و در جمع بودن خود اطمینان حاصل کند. مکان، فضا و زمان که مجموعاً ویژگی فرهنگی خاصی را ایجاد می‌کنند مهم‌ترین عواملی هستند که این نیازهای هویتی انسان را تأمین می‌کنند. به بیانی روشنتر مرزپذیری و قابل‌تحدید بودن مکان و به تبع آن فضا این امکان را برای آنها فراهم می‌کند که انسان‌ها با احساس متمایز بودن، ثبات داشتن و تعلق به گروه، امنیت و آرامش لازم برای زندگی را کسب کنند (Guibernau.1996:134). در واقع سه کار ویژه‌ی هویت‌آفرین مکان بر خاصیت اصلی آن (مرزپذیری و ثبات بودن) استوار است. مکان و سرزمین نه تنها با ممکن کردن مرزبندی‌های عینی به واسطه‌ی ویژگی‌های جغرافیایی مانند رودخانه، رشته کوه، دریا و از این قبیل، نیاز به تمایز اجتماعی را برآورده می‌کند بلکه با تقویت مرزهای طبیعی، اجتماعی و فرهنگی هویت‌سازی را آسان‌تر می‌کند. در جامعه‌ی سنتی این مرزها کم و بیش برهم منطبق بودند و همواره یکدیگر را تقویت می‌کردند. برخلاف فضا در عصر جهانی‌شدن که دنیایی کاملاً سیال و بی‌مرکز برای افراد فراهم می‌کند، مکان با ابعادی معین و عناصری ثابت، دنیایی پایدار پدید می‌آورد. سومین کار ویژه‌ی هویت‌ساز مکان به تأمین انسجام و همبستگی اجتماعی که احساس تعلق داشتن به جمع را ممکن می‌کند مربوط می‌شود (Morley and Robins.1996:121). به طور کلی نقش محوری مکان و فضای مکان‌مند در هویت‌سازی و حفظ و بازتولید هویت را این‌گونه می‌توان خلاصه کرد: هویت در درجه‌ی نخست عبارت است از متمایز بودن از افراد یا گروه‌های دیگر، احساس مداوم و ثبات در طول زمان و احساس تعلق داشتن به جمع. بنابراین هویت یابی و هویت‌سازی مستلزم ایجاد مرز و توسل به مرجع ثابت و پایدار است و مکان مرزپذیر و ثابت این نیازها را به خوبی تأمین می‌کند. با توجه به این ویژگی‌ها و توانایی‌های مکان به آسانی می‌توان درک کرد که چرا در جوامع سنتی و پیش از پر شتاب‌تر و فراگیرتر شدن فرایند جهانی‌شدن و پدیداری فضای مجازی بحران هویت چندان محلی از اعراب نداشت.

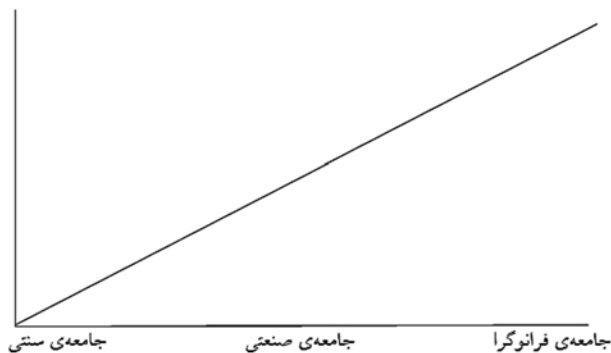
اما از دهه‌ی ۱۹۸۰ میلادی به بعد، گفتمان جدیدی تحت عنوان فرانوگرایی در مقابل اندیشه‌ی نوگرایی پدیدار شد که ساختار هویت‌سازی و هویت‌یابی سنتی را کاملاً درهم ریخت. با اینکه در فراگرد نوگرایی، حذف تدریجی امر اجتماعی، فرهنگی، سنتی و مذهبی به نفع دنیای شفاف و نافذ دانش فنی نوید داده می‌شد ولی در واقعیت امر چنین نویدی جامه‌ی عمل به خود نپوشید. حال اینکه با ظهور دوران فرانوگرایی، به‌خاطر مورد تردید واقع شدن عقل انسان و در کانون توجه قرار گرفتن محدودیت‌های آن در دستیابی بر حقایق امور و پدیده‌ها و پیدایش تعریف جدیدی از انسان متناسب با دوران

عوامل و زمینه‌های جدید بروز بحران‌های قومی و ستیزه‌های هویتی در آستانه‌ی قرن بیست و یکم میلادی



تازه ظهور یافته مجازی، زمینه‌ی تعارضات قومی و فرهنگی، وسواس هویت، نژادپرستی و عدم تحمل و تساهل با دیگران فراهم شد. در چنین شرایطی دولت بعنوان مظهر قدرت و هویت ملی، و حتی ساختارهای اجتماعی و سیاسی آن از اعتبار افتاد و اخلاقیات در دایره‌های از نسبت‌ها گرفتار آمد (کاظمی، ۱۳۷۰: ۳۳۳).

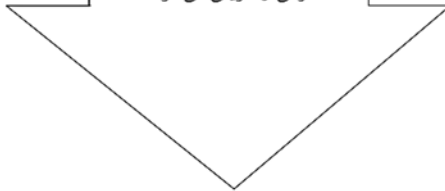
افزایش بحرانهای قومی از منظر نظریه پردازیهای دوران فرانوگرایی



با شکل‌گیری، رشد و گسترش جهانی‌شدن و فضای مجازی اختلالی در کار ویژه‌ی هویت‌سازی مکان پیش آمد که بسیار گسترده و چشم گیر بود. فرایند جهانی‌شدن و به تبع آن پیدایش و تسری فضای مجازی، امر اجتماعی را از دایره‌ی تنگ و محدود مکان رهایی داد و در فضای بسیار فراخ گسترش داد و باعث ایجاد پدیده‌ای همانند سرزمین‌زدایی^۱، محل‌زدایی^۲، جابه‌جایی^۳ شد که پیامد مستقیم فرایند جهانی‌شدن و گسترش فضای مجازی بودند (Tomlinson 1999:106). حال اینکه در جوامع سنتی فضا کاملاً زیر سلطه و وابسته‌ی مکان بود، و با علائم و نشانه‌های مکان پر می‌شد. اعمال و کردارهایی هم که این فضا را پر می‌کردند، جعلگی مکان‌مند بودند (Lash And Urry.1994:55). گیدنز به زیبایی مطرح می‌کند که پیوند تنگاتنگ فضا و زمان با مکان در جامعه‌ی سنتی، گستره‌ی روابط اجتماعی را بسیار تنگ و محدود می‌کرد و زمینه‌ساز واحدهای اجتماعی کوچکتری مانند منطقه، محله و ایل بود (Giddens.1991:16)

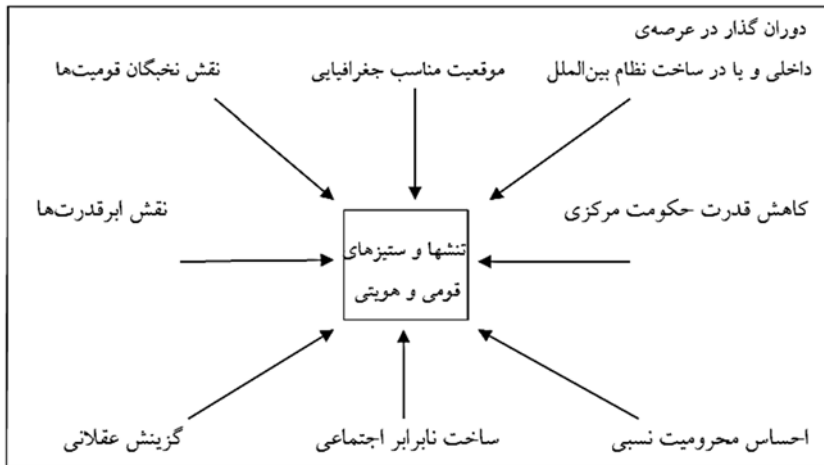
عوامل و زمینه‌های اصلی بروز بحرانهای قومی در دوران معاصر

جهانی‌شدن و فضای مجازی
به مثابه زمینه‌ساز اصلی و موثر
عواملی که باعث تنش‌ها و ستیزه‌های
قومی و هویتی می‌شود



1 deterritorialization
2. delocalization
3. Dis-placement

تحلیل بحران هویت قومی در ایران در سبتر جهانی‌شدن و فضای مجازی با رویکرد علم پایداری



در آستانه‌ی قرن بیست و یکم میلادی و دوران فرانوگرایی، گسترش و توسعه‌ی تکنولوژی ارتباطی، جوامع مجازی قومی را بوجود آورده که با دقت زیادتری توان تبیین و تحلیل منازعات قومی را دارد. در این ارتباط رابرت پارک و هربرت بلومر دو نظریه‌پرداز از مکتب شیکاگو رابطه‌ی جامعه و رسانه‌های همگانی با موضوع یکپارچگی را با دیدی بدبینانه مورد کنکاش قرارداده و با محور قرار دادن رسانه‌های همگانی در عرصه‌ی فناوری ارتباطات، این رسانه‌ها را مسئول بسیاری نابسامانی‌های جامعه‌ی مدرن از جمله شقاق اجتماعی می‌دانند. مایکل براون با مشاهده‌ی تأثیرات نمایشی رسانه‌های ارتباط جمعی بر بروز بحران‌های قومی این نقطه نظر را مطرح می‌کند که موفقیت جنبش‌های جدایی طلب قومی در قسمتی از جهان می‌تواند محرک جنبش‌های قومی در دیگر نقاط گردد.

علی اصغر کاظمی پژوهشگر ایرانی با مفروض قراردادن فرهنگ به‌عنوان یکی از مولفه‌های قدرت ملی و یک کالای قابل مبادله با اشاره به اهمیت فزاینده‌ی اطلاعات به منزله‌ی یک ابزار فرهنگی بر این باور است که مواجهه‌ی فرهنگ پویا و زاینده با فرهنگ ایستا و عقیم و نظریه‌ی مازاد فرهنگی شمال قدرتمند و ثروتمند و ایجاد تراز منفی کشورهای جنوب بخصوص در عرصه‌ی اطلاعات و ارزش‌ها نوعی شکاف و تعارض و تنش مستمر را بوجود می‌آورد که تسری این دیدگاه به مناسبات قومی در برخی از کشورهای چند قومی نتیجه‌ای جز تعارض و بحران نخواهد داشت (کاظمی، ۱۳۷۶: ۷۴).

اوزه معتقد است که توسعه و فراگیر شدن فضای مجازی و ترقی روزافزون جهانی شدن، اندرکنش‌های ارگانیک گفت‌وگو مدار جامعه‌ی سنتی جای خود را به نشانه‌های خاموشی داده‌اند که نیاز به گفت و گوی را منتفی می‌کند. به بیانی دیگر نامکان‌ها، مکان‌های تنهایی، سکوت، گم‌نامی، ازخودبیگانگی و ناپایداری می‌شوند که رابطه‌ی ارگانیک با یک جامعه‌ی تاووم یافته در گذر زمان را مخدوش می‌کند (Auge, 1995: 97).

رویکردهای موجود نسبت به تأثیر توسعه‌ی ارتباطات و ترقی فضای مجازی بر تحولات قومی			
تشدید بومی‌گرایی‌ها و هویت خواهی‌های قومی افراطی	شکندگی الگوی دولت و ملت و نیز شکاف در هویت ملی	تعمیم شکاف‌ها و شقاق اجتماعی و قومی	حرکت معکوس از جامعه به اجتماع
تحمیل روابط نابرابر فرهنگی و افزایش ارزش مازاد در مبادلات فرهنگی	تشدید توسعه‌ی ناموزون منطقه‌ای	شبیه‌سازی فرهنگی و دخالت‌های یکسویه	پیامدهای منفی تأثیرات نمایشی بر مطالبات قومی

علاوه بر مکان و فضا به مثابه بستر هویت ساز و هویت‌بخش، زمان نیز همواره یکی دیگر از عوامل هویت‌ساز می‌باشد. زمان شرط لازم هویت‌یابی است که بدون آن ساخت و نگهداری هویت ناممکن می‌گردد (Hall, 1996:301). هر فرد و هر گروه تداوم خود را بر خاطره و تاریخ استوار می‌کنند (Jenkins, 1996:27). از آنجایی که افراد انسانی از دگرگونی و بی‌ثباتی گریزان می‌باشند همواره تلاش می‌کنند که روایتی تسلی‌بخش از خویشتن بسازند تا در قالب آن، هویتی واحدی را احساس کند. بی‌گمان در جوامع سنتی، زمان به خوبی از عهده‌ی انجام این کارویژه‌ی هویتی خود برمی‌آید، چون مکانمند بود. عبارتی زمان می‌توانست فرد و جامعه را با گذشته پیوند زند و به تجربه‌های پرشمار و گوناگون زندگی فردی و اجتماعی در قالب خاطره و تاریخ انسجام و کلیت بخشد (Hall, 1996:277). اما فرایند جهانی‌شدن، همان‌گونه که فضا و مکان به مثابه بستر را نابود کرد زمان به مثابه تداوم را نیز از بین برد. تحت تأثیر این فرایند، زمان چنان فشرده می‌شود که دیگر نمی‌تواند در خدمت هویت‌هایی خاص قرار گیرد. این فشرده‌گی و تحول پدیدارشناسانه، زمان را از مقوله‌ای خطی و کرونولوژیک به حال بی‌پایان تبدیل کرده و نوعی دنیای لحظه‌ای پدید می‌آید. در چنین دنیایی نه فضا و مکان می‌تواند نیاز به متمایز بودن و تداوم داشتن را تأمین کند و نه زمان می‌تواند از عهده این کار برآید. از این دیدگاه می‌توان گفت که فرایند جهانی‌شدن توانایی هویت‌سازی زمان را نیز بسیار کاهش داد (Silverman, 1999:50). با این توصیف در جوامع سنتی بی‌گمان فرهنگ به خوبی از عهده‌ی انجام کارهای ویژه‌ی هویت‌سازی برمی‌آید. چرا که با زمان و فضای مکان‌مند، توانایی و قابلیت تفاوت‌آفرینی و معنابخشی بسیار بالایی داشت. به بیان دیگر فرهنگ در جوامع سنتی هم تفاوت‌آفرین بود و هم انسجام‌بخش. در چنین جوامعی فرهنگ نه تنها مرزهای شفاف و پایداری ایجاد می‌کرد بلکه در عرضه کردن نظام‌های معنایی منسجم و آرامش بخش توانا بود. این توانایی چشم‌گیر فرهنگ در عرصه‌ی هویت‌سازی و معنابخشی، در درجه‌ی نخست از پیوند تنگاتنگ فرهنگ با مکان و سرزمین ناشی می‌شد و برساخته‌های فرهنگی هم به ندرت در بیرون از قلمرو محدود زندگی اجتماعی رواج می‌یافت (Tomlinson, 1999:18). در دنیایی که با جریان‌های گوناگون جهانی و ترقی فضای مجازی و نفوذ آن در تمام ابعاد زندگی شخصی کنشگران اجتماعی ویژگی می‌یابد هر حد و مرزی فرو می‌ریزد و فضاهای بسته از بین می‌رود. کنار هم قرار گرفتن فرهنگ‌های مختلف به واسطه‌ی ترقی و توسعه‌ی فضای مجازی، ذات باوری و مطلق‌گرایی فرهنگی را به شدت متزلزل می‌کند. هنگامی که مرزها نمی‌توانند حریمی امن را برای فرهنگی معین ایجاد و حفظ کنند و از نفوذ و حضور فرهنگ‌های دیگر ممانعت به عمل آورند، پرده از این واقعیت مهم برداشته می‌شود که همه‌ی فرهنگ‌ها محصول اجتماعی هستند و هر فرهنگی گرچه ابدی و ازلی به نظر می‌آید ولی در واقع یک نظام معنایی است در کنار نظام‌های معنایی دیگر. آنها به صورت اجتماعی ساخته می‌شوند و به هیچ روی فرا تاریخی نیستند. با نسبی‌شدن فرهنگ‌ها تصور سنتی از فرهنگ چنان امر مطلق پایدار و فراتاریخی بی‌اعتبار می‌شود و اختلالی جدی در کارویژه‌ی هویت‌سازی آن پدید می‌آید و فرهنگ نمی‌تواند مرجع‌های ثابت و پایدار برای هویت‌سازی تأمین کند. در این نکته است که اهمیت تحلیل و تبیین اشکال گوناگون خاص‌گرایی فرهنگی و توجه به ستیزه‌های قومیتی و بحران‌های هویتی آشکار می‌شود (McGrew, 1996:66). فرایند جهانی‌شدن با نفوذپذیر کردن مرزها و رها کردن امر اجتماعی از بستر مکانی، مسولیت هویت‌سازی را برعهده‌ی فرد گذاشته است. به این دلیل در دوران معاصر، معمای هویت بیش از هر عصری آدمی را به خود مشغول داشته است (تاجیک، ۱۳۷۹:۱۶۰).

به بیان کوتاه‌تر فرایند جهانی‌شدن از طریق بازسازی فضا و زمان، نفوذپذیر ساختن مرزها و گسترش چشمگیر فضای اجتماعی، منابع و شرایط لازم برای هویت‌سازی و معنایابی سنتی را تا حدودی بسیار زیاد از بین می‌برد. در نتیجه نوعی

بحران هویت و معنا پدید می‌آید و بازسازی هویت گریزناپذیر می‌شود. برخی افراد چپه شدن بر بحران را صرفاً در گرو توسل به منابع و شیوه‌های سنتی هویت‌سازی می‌دانند و بدین ترتیب بستر اجتماعی مناسبی برای اشکال متعدد خاص‌گرایی‌های فرهنگی و تنش‌های قومی و بحران‌های هویتی فراهم می‌شود. در واقع ویژگی‌ها و عناصر ایدئولوژیک این‌گونه خاص‌گرایی‌ها، ستیزه‌ها و کشاکش‌های قومیتی و هویتی بازتاب نیازهای روانی این‌گونه افراد است.

آیا این خاص‌گرایی‌ها و به نوعی تنش‌ها و ستیزه‌های قومی گریزناپذیر هستند؟ بی‌گمان یافتن پاسخ این پرسش در گرو آگاهی از فرایند پیدایش بحران هویت و معنا و مستلزم درک درست فرایند جهانی شدن و فضای مجازی و از همه مهم‌تر پرداختن به علم‌پایداری به مثابه راه‌حلی نوین برای فائق آمدن بر مشکلات و مصائب هزاره‌ی سوم می‌باشد. برای نیل به این مقصود چارچوب مفهومی یکپارچه‌ای به منظور فهم ساختارهای مادی و اجتماعی ضروری خواهد بود. نگرش سیستم‌های حیات فهم تازه‌ای از حیات ارائه می‌دهد که از نظریه‌ی پیچیدگی و تکثر بر می‌خیزد و تا گستره‌ی اجتماعی پیش می‌رود. به این منظور در این بخش از مطالعه برای پاسخگویی به تنشها و بحرانهای ایجاد شده چارچوبی مفهومی مطرح می‌شود که ساحت‌های زیستی، شناختی و اجتماعی حیات را به هم می‌پیوندد. به عبارتی در این بخش تلاش بر توسعه‌ی برداشت نظام یافته و پیوسته‌ای از مباحث حساس عصر معاصر است.

حیات چیست؟

پیش از معرفی چهارچوبی نوین برای فهم پدیده‌های زیستی و اجتماعی ضروری است که نگاهی تازه به پرسش قدیمی «حیات چیست؟» انداخته شود. چنین نگاهی به پرسش مذکور باید اساساً از چشم‌اندازی به غایت علمی صورت پذیرد نه با فهم کامل انسانی. بطوریکه در آغاز، حیات را پدیده‌ای زیستی دانسته و واقعیت اجتماعی را به مثابه امری که حدود دو تا چهار میلیون سال پیش از عالم زیستی برآمده است تلقی کرد. زمانی که گونه‌هایی از میمون‌های جنوبی^۱ برخاستند و شروع به راه رفتن روی دو پا کردند. آنگاه انسان‌نماها^۲ با مغزهای پیچیده، مهارت‌های ابزارسازی و توان سخن گفتن خود را رشد و گسترش دادند. نیاز نوزادان نارس^۳ این انسان‌نماها به نگهداری آنها را به تشکیل خانواده و اجتماعات کوچک هم‌پشت رهنمون شد و بدین‌سان نخستین سنگ‌بنای زندگی اجتماعی انسان گذاشته شد. بنابراین می‌توان برای فهم پدیده‌های اجتماعی به مفهوم یکپارچه‌ی تکامل حیات و آگاهی دست یازید.

از آنجاییکه موثر بودن راهبرد تقلیل‌گرا در علم ثابت شده است به همین خاطر تمام هستی‌های پیچیده به رغم ابعاد حساس و پیچیده‌اش نوعی ترکیب بخش‌های ساده‌تر می‌باشد. وقتی انواع بی‌شمار موجودات، رستنی‌ها، جانوران، انسان‌ها و موجودات زنده‌ی ذره‌بینی را می‌نگریم بی‌درنگ درمی‌یابیم که سلول‌ها، منشأ همه‌ی حیات زیستی هستند. هیچ حیاتی بدون سلول‌ها روی کره‌ی زمین وجود نخواهد داشت. به همین خاطر می‌توان ادعا کرد که تمام اشکال برتر حیات از سلول‌های باکتریایی برخاسته‌اند که دارای شبکه‌ی پیچیده‌ای از فرایندهای سوخت و ساز^۴ می‌باشد که پیوسته مواد غذایی را به درون و تفاله‌ها را به بیرون از سلول منتقل می‌کند.

در این رابطه مورویتز^۵ اینچنین شرح می‌دهد. حیات پایدار بیش از آنکه از آن موجودی زنده و یا گونه‌ای از موجودات باشد از آن نظام زیست محیطی است. زیست‌شناسی سنتی بیشتر توجه خود را روی موجودات منفرد متمرکز کرده است تا

1- Australopithecus afarensis نوعی میمون استرالیایی

2- Hominids

3- Premature

4- Metabolism

5- Harold Morowitz

روی بقای زیستی. هیچ موجودی به تنهایی زنده نمی‌ماند و نمی‌تواند شرایط ادامه‌ی حیات خود را فراهم آورد. به همین خاطر جانوران برای تأمین انرژی خود به فروغ‌آمائی^۱ وابسته‌اند. هارولد مورویتز مطرح می‌کند که حیات بیشتر از آن سیاره‌ها است تا موجودات زنده‌ی منفرد (Morowitz. 1992. 6).

سلول قبل از هر چیز با مرزی (غشاء سلولی) مشخص می‌شود که میان خود سیستم و پیرامون آن فاصله ایجاد می‌کند. درون این مرز شبکه‌ای از واکنش‌های شیمیایی (سوخت و ساز سلولی) وجود دارد که سلول بواسطه‌ی آن خود را نگه می‌دارد. پیدایش حیات روی کره‌ی زمین از همان آغاز با غشاء همراه بوده است. بطوریکه غشاءها نه فقط مشخصه‌ی عام و خصیصه‌ی فراگیر حیات سلولی به‌شمار می‌روند بلکه نشان‌دهنده‌ی همسانی ساختاری در سراسر جهان زنده می‌باشد (Luisi. 1993. 21-22). غشاءها همواره فعالند، پیوسته باز و بسته می‌شوند و مانع ورود برخی مواد به داخل سلول می‌شوند. تمام واکنش‌های سوخت و سازی که در درون غشاء انجام می‌پذیرد به سلول تشخص می‌بخشد و موجودیت آن را باعث می‌شود (Margulis. 1998). غشاء سلولی و شبکه‌ی سوخت و سازی در آن به‌عنوان دو شاخص معرف حیات سلولی، اتوپوئیسس^۲ (خودزایی) را بعنوان معیاری کارآمد و آشکار برای تشخیص سیستم‌های زنده و غیر زنده از همدیگر فراهم می‌آورد (Luisi. 1993). سیستم‌های زنده، شبکه‌های اتوپوئیتیک بشمار می‌روند که از نظر سازمانی بسته اما از نظر مبادله‌ی ماده و انرژی بازاند. آنها باید پیوسته از جریان‌های مداوم ماده و انرژی موجود در پیرامون خود تغذیه کنند تا زنده بمانند. به بیان لین مارگولیس «هر سلول یا سلول دیگر رابطه‌ای خودکار دارد. هر چیزی که از آن می‌تراود خوراک این می‌شود» (Margulis. 1998). جریان ماده و انرژی از خلال چنین سیستم‌هایی، ساختارهای فروپاشنده‌ای را ایجاد می‌کند که به مثابه نوعی سیستم باز، خود را در وضعیتی دور از تعادل ولی پایدار نگه می‌دارد. ایلیا پریگوزین^۳ واژه‌ی ساختارهای فروپاشنده را به این علت یرمی‌گزیند که میان ساختار از یک سو و جریان دگرگونی^۴ (فروپاشندگی) از سوی دیگر رابطه‌ی تنگاتنگ و متقابلی می‌بیند. تکاپوهای این ساختارهای فروپاشنده موجب ظهور خود به خود نظام‌های تازه می‌شود. هنگامی که جریان انرژی افزایش می‌یابد ممکن است که سیستم به بی‌ثباتی برسد که نقطه‌ی انشعاب^۵ خوانده می‌شود. و این نقطه‌ای است که سیستم می‌تواند با وضع کاملاً جدیدی شاخه شاخه و نظامی با ساختارهای تازه و اشکال بدیع پدیدار شود. پیدایش، ظهور اشکال تازه ویژگی کلیدی تمام سیستم‌های زنده و بخش تفکیک ناپذیری از تکاپوی سیستم‌های باز است. به عبارتی سیستم‌های باز توسعه می‌یابند و تکمیل می‌شوند و حیات، پیوسته به‌سوی نوآوری می‌شتابد.

سیستم‌های اتوپوئیسس ساختارهای فروپاشنده‌اند. اما تمام ساختارهای فروپاشنده سیستم‌های اتوپوئیتیک نیستند. از آنجائیکه ظهور^۶ بخش جدائی‌ناپذیر قوای محرکه‌ی تمام ساختارهای فروپاشنده است بنابراین همه‌ی این ساختارها می‌توانند بالقوه تکامل یابند. به عبارت دیگر باید قایل به تکامل پیشاحیاتی شد و باید پذیرفت که تکامل ماده‌ی بی‌جان پیش از پیدایش سلول‌های زنده شروع شده است (Capra. 1996. 86).

تکامل پیشاحیاتی و شکوفایی حیات زنده

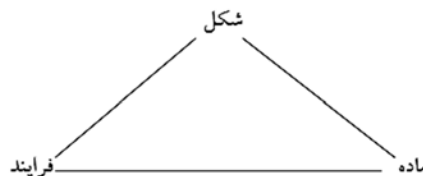
- 1- Photosynthesis
- 2- Autopoiesis
- 3- Ilya Prigogine
- 4- Dissipation
- 5- Bifurcation point
- 6- Emergence

شکوفایی جهان حیات از سه راه تکامل یافت. نخستین راه و شاید کم‌اهمیت‌ترین آنها، جهش تصادفی ژن‌ها است. علت جهش ژن بروز خطای اتفاقی در همانندسازی DNA است. اما این خطای اتفاقی پیوسته رخ نمی‌دهد تا برای شرح تکامل گوناگون اشکال حیات کفایت کند (Fouts.1997.p 184). گذرگاه دوم آفرینش که باکتری‌ها آن را طی می‌کنند بسیار مهمتر از جهش اتفاقی است. آنها آزادانه صفات موروثی موجود در شبکه‌ی مبادله‌ی جهانی را با قدرت و کفایت حیرت‌آوری به همدیگر واگذار می‌کنند (Fouts.1997. 192). اما درباره‌ی تکامل اشکال زیستی انواع بی‌شماری موجودات زنده و شکل‌های برتر حیات مسیر سوم تکامل لازم است که تمام شاخه‌های زیست‌شناسی را تحت تأثیر عمیق قرار داده است. مسیر سوم تکامل از راه همزیستی (یعنی گرایش موجودات متفاوت برای زیستن در اجتماع بسته‌ای با همدیگر و اغلب در درون یکدیگر) پیموده می‌شود (Lakoff and Johnson.1999).

شکوفایی جادویی و تکاملی حیات طی میلیاردها سال با تغییرات تدریجی و مستمر در طول زمان پیش نرفت. در سرتاسر تاریخ تکامل، دوره‌های طولانی ثبات یا سکون که تغییرات ژنتیکی چندانی در آن مدت اتفاق نیفتاده وجود داشته است. اما تغییر و تحولات ناگهانی و ژرف بین این دوره‌ها فاصله انداخته است (Lakoff. 1987). همانطور که مارگولیس می‌گوید: «از دیدگاه عصر طولانی زمین‌شناختی همزیستی همانند آذرخش‌های طولانی است» (Lakoff and Johnson.1999. 244). مسئله‌ی شایان توجه دیگر وقوع مکرر فاجعه‌های ناگهانی است که بر اثر آنها دوره‌های فشرده‌ی رشد و نوآوری آغاز شد. بنابراین ۲۴۵ میلیون سال پیش در پی ویرانگرترین انقراض‌های توده‌ای که هرگز جهان مانند آن را ندیده است پستانداران تکامل یافتند و ۶۶ میلیون سال قبل فاجعه‌ای که نسل دایناسورها را منقرض کرد راه تکامل «نخستین پستانداران عالی، میمون‌های اولیه» و عاقبت گونه‌ی انسانی را هموار ساخت.

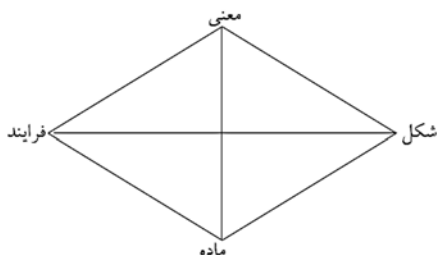
نظریه‌ی پیچیدگی به مثابه چارچوب نظام‌مند و یگانه‌ای برای فهم پدیده‌های زیستی و اجتماعی در مورد سیستم‌های زنده سه نوع چشم‌انداز وجود دارد. چشم‌انداز الگو که اشاره به نوع روابط میان اجزاء سیستم دارد. چشم‌انداز ساختار که بعاتری همان تجسم مادی از الگوی روابط بین اعضاء در درون سازمان است. و چشم‌انداز فرایند که نهایتاً دو چشم‌انداز الگو و ساختار را در همدیگر ادغام می‌کند (89-88). Capra.1999). وقتی سیستم‌های زنده را از چشم‌انداز شکل مطالعه می‌کنیم درمی‌یابیم که الگوی سازمان آنها شبکه‌ی خودزا است. از چشم‌انداز ماده، ساختار مادی سیستم زنده، ساختاری رو به زوال است. یعنی سیستم باز بسیار بدور از تعادل عمل می‌کند. سرانجام از چشم‌انداز فرایند، سیستم‌های زنده عبارتند از سیستم‌های شناختی که فرایند شناخت در آنها به گونه‌ای دقیق با الگوی اتوپویسیس مرتبط شده است. شکل الگوی سازمان، فقط در صورتی می‌تواند تشخیص داده شود که در ماده تجسم یابد و به صورت ماده

زنده، این تجسم فهم کامل هر پدیده‌ی چشم‌انداز کمک گرفت



درآید. بطوریکه در سیستم‌های فرایندی پیوسته است. برای زیستی باید از تلفیق هر سه (Capra.1999. 9-10)

اشاره به سوخت و ساز سلولی
مصادق برای این مورد می‌باشد.
واکنش‌های شیمیایی (فرایند)
اجزاء سلول (ماده) است و از نظر
دگرگونی‌های ساختاری خود-
مزامحت‌های محیط واکنش نشان می‌دهد.



به‌عنوان مثال بهترین
که شامل شبکه‌ی (شکل)
است که مشغول تولید
شناختی، یعنی به موجب
جهت‌دهنده (فرایند) به

در ارتباط با تعمیم فهم نوین حیات به گستره‌ی اجتماعی، چنین بینشی بی‌درنگ با انبوهی از پدیده‌های گمراه‌کننده همانند مقررات رفتاری، ارزش‌ها، نیت، راهبردها، مقاصد، طرح‌ها و روابط قدرت روبرو می‌شود که غالباً در دنیای غیرانسانی نقشی ندارند اما برای حیات اجتماعی انسان ضروری‌اند. پیوند تفکیک‌ناپذیر فهم واقعیت اجتماعی با آگاهی بازاندیشانه عاملان آن، ناگزیری درک و فهم آگاهی بازاندیشانه با زبان و زمینه‌ی اجتماعی، توان حفظ و نگهداری تصویرهای ذهنی توسط کنشگران اجتماعی و بوجود آمدن گستره‌ی گزینش وسیع از بین گزینه‌های مختلف برای تنظیم ارزش‌ها و مقررات اجتماعی رفتار در بطن نظام اجتماعی، باعث پیدایش چیزی می‌شود که جان سیرل آن را مشخصه‌ی ذهنی پدیده‌ی اجتماعی می‌نامد (Searle.1984. 79). همان چیزی که اغلب دانشمندان اجتماعی آن را بعد هرمنوتیک روابط انسانی و اجتماعی می‌نامند. بنابراین به یقین، فهم نظام‌مند حیات را می‌توان با افزودن چشم‌انداز معنا به سه چشم‌انداز دیگر حیات به گستره‌ی اجتماعی تعمیم داد.

به‌طور مثال فرهنگ را شبکه‌ی (شکل) ارتباطات (فرایند) که معنا در آن جا دارد آفریده است و از آن محافظت می‌کند. تجسم‌های مادی فرهنگ (ماده) دربرگیرنده‌ی آثار هنری و شاهکارهای ادبی است که معنا بواسطه‌ی آنها از نسلی به نسل دیگر انتقال می‌یابد. پس فهم کامل پدیده‌های اجتماعی باید دربرگیرنده‌ی ترکیب چهار چشم‌انداز شکل، ماده، فرایند و معنا باشد (Windelband.1901. 139).

طی دهه‌ی هفتاد در حالی که آنتونی گیدنز نظریه‌ی ساختاربندی خود را در دانشگاه کمبریج توسعه می‌داد، یورگن هابرماس نظریه‌ای را با همان وسعت و عمق در دانشگاه فرانکفورت تدوین کرد که آن را نظریه‌ی کنش ارتباطی نامید (Baert.1998. 92). زمانی که کنشگران اجتماعی سخن می‌گویند ضرورتاً مقررات زبانی خود را بکار می‌برند. با کاربرد مقررات زبانی توسط کنشگران، پیوسته ساختارهای معانی بازتولید شده و تغییر شکل می‌یابد. بدین ترتیب ساختارهای اجتماعی از یک طرف کنشگران را قادر به برقراری کنش متقابل می‌کند و از طرف دیگر توسط همین کنش‌های متقابل بازتولید می‌شوند. گیدنز این چرخه را دوگانگی ساختار^۱ می‌نامد و اعلام می‌کند که آن درست شبیه طبیعت چرخه‌ای شبکه‌های اتوپویسیس در زیست‌شناسی است (Baert.1998. 103-104). گیدنز معتقد است که

کنشگر انسانی کنش‌های گسسته ندارد بلکه کنش همانند شبکه‌ی سوخت و ساز زنده که لازمه‌ی فرایند مستمر حیات است جریان پیوسته‌ای می‌باشد. طبق نظریه‌ی گیدنز، کنش‌ها در جریان رفتار انسان دارای قوه‌ی تغییر شکل‌دهی است. هابرماس نیز همانند گیدنز اظهار می‌دارد که دو چشم‌انداز متفاوت ولی مکمل برای فهم کامل پدیده‌های اجتماعی لازم است. چشم‌انداز اول، سیستم اجتماعی است که مطابق با تمرکز گیدنز بر روی نهادها است. چشم‌انداز دوم، زیست‌جهان^۱ و سازگار با تمرکز گیدنز روی رفتار انسان است. به تعبیر دیگر، زیست‌جهان مقوله‌های معنا و ارتباط را موجب می‌شود. هابرماس هم مانند گیدنز تشخیص می‌دهد که بینش‌های هرمنوتیکی، مربوط به کارکردهای دنیای اجتماعی است چون مردم معنا را به دنیای پیرامون خود و اعمالشان نسبت می‌دهند.

نظریات گیدنز و هابرماس، کوشش‌های برجسته‌ای برای ترکیب مطالعات دنیای بیرونی علت و معلول، دنیای اجتماعی روابط انسانی و دنیای درونی ارزش‌ها و معنا است. این ترکیب با تعمیم فهم نو و نظام‌مند حیات به گستره‌ی اجتماعی، بر این فرض مسلم پایه‌گذاری می‌شود که در حیات، وحدت بنیادینی وجود دارد. به طوری که سیستم‌های زنده‌ی گوناگون، الگوهای سازمان یکسانی را به نمایش می‌گذارند. این فرض مسلم را مشاهده‌ی فرایند تکامل که طی میلیاردها سال با بکارگیری همان الگوها بارها رخ داده است پشتیبانی می‌کند. همین‌طور که حیات راه تکامل را می‌پیماید این الگوها بتدریج ظریف‌تر و دقیق‌تر می‌شود. اما آنها همیشه انواعی بشمار می‌روند که از همان زمینه‌های اساسی ریشه می‌گیرند. بنابراین گسترش فهم نظام‌مند حیات به گستره‌ی اجتماعی، یعنی اقتباس دانش ما از الگوهای اساسی حیات و اصول سازمان و بویژه فهم ما از شبکه‌های زنده در خصوص واقعیت اجتماعی است. علم‌پایداری^۲

به لحاظ تاریخی می‌توان گفت که فرایند جهانی‌شدن تحولی برگشت‌ناپذیر است. نه تنها نمی‌توان شرایط پیش از مرحله‌ی متأخر جهانی‌شدن را احیاء کرد بلکه متوقف کردن این فرایند یا حتی کندتر کردن شتاب آن ناممکن است. هر روز که می‌گذرد گستره و شتاب فرایند جهانی‌شدن بیشتر می‌شود و تأثیرپذیری افراد و گروه‌های مختلف از این فرایند فزونی می‌یابد و امکان برکنار ماندن از تأثیرات آن کاهش می‌پذیرد. به همین دلیل شکل‌گیری نوعی بحران هویت و معنا نیز گریزناپذیر است. جهانی‌شدن با فراگیرکردن فرهنگی خاص، عرصه را بر فرهنگ‌های دیگر تنگ می‌کند و حامل و حامی منافی خاص است. از سویی دیگر جهانی‌شدن با مختل کردن هویت‌سازی سنتی یک بحران فراگیر هویت و معنا در جوامع مختلف جهان پدید آورده و بستر مناسبی برای اشکال متعدد خاص‌گرایی فرهنگی فراهم می‌کند. اگر ارزش و اعتبار اصولی مانند آزادی، برابری، حقوق بشر و دموکراسی را بپذیریم بی‌تردید نه جهانی‌شدن فرهنگی خاص و نه خاص‌گرایی فرهنگی توانایی عبور از بحران هویت و معنا و فائق آمدن بر تنش‌های قومیتی و مصائب هویتی و آسیب‌های ناشی از آن را دارد. چون در هیچ کدام از این دو جریان، انسان به‌عنوان انسان محلی از اعراب ندارد. بطوریکه حتی انسان در عرصه‌ی تاخت و تاز قبیله‌گرایی و مصرف‌گرایی گرفتار می‌آید. باربر به خوبی بیان می‌کند در دنیای زیر سلطه‌ی جهاد و مک و ولد³، هر شخص با توسل به مک و ولد تبدیل به یک مصرف‌کننده می‌شود و با جستجوی هویت در قالب خاص‌گرایی فرهنگی به قبیله‌ای خاص تعلق می‌گیرد (Barber.2000:24). لازمه‌ی هویت‌سازی در عصر جدید بر خلاف هویت‌سازی از نوع جوامع سنتی باید با ساختار پیچیده و پلورالیستی جوامع معاصر متناسب باشد و امکان

1- Lebenswelt (Life-World)
2- Sustainability Science
3- Mc world

نوعی بازسرزمینی کردن را در قالب گستره‌ی جهانی را فراهم کند. اینگونه هویت‌سازی‌ها امکان این را فراهم می‌کنند که افراد هم از لحاظ قومی و فرهنگی در جهان زندگی کنند و هم در محل. هم جهانی ببینند و هم محلی زندگی کنند (تاجیک، ۱۳۷۹: ۱۶۰). اگر دو جریان نامبرده نمی‌توانند بازسازی هویت را بدون تجاوز به حقوق انسان به‌عنوان انسان را ممکن کنند پس راه سومی وجود دارد که باید در مورد آن اندیشید. بر اساس این مطالعه، پرداختن به این مسئله از دریچه‌ی نگاه علم‌پایداری و مولفه‌های آن می‌باشد. بنابراین ضروری است که جامعه‌ی ایران و در یک دیدگاه کلی نظام بین‌الملل را با تشبیه‌های خاص‌گرایی‌اش نوعی سازمان فرض کنیم. تفاوت بسیاری میان سازمان‌های امروزی و گذشته وجود دارد. سازمان‌ها قبلاً در محیطی پایدار به سر می‌بردند و وقایع آینده تقریباً قابل پیش‌بینی بودند، به طوری که مدیران سازمان‌ها می‌توانستند در شرایط مطمئن برنامه‌ریزی کنند. اما امروز محیط به شدت در حال تغییر است. به قول پیتر دراکر¹، نسل امروز بنا به ضرورت‌های زندگی، سازمان‌ها را باید طوری بیاموزند که اجدادشان مجبور بودند کشاورزی را بیاموزند (اسکات، ۱۳۸۷: ۱۰). ویژگی اساسی سازمان‌های جدید، شکل‌گیری آنها بر مبنای یادگیری است. علت پدیدار شدن چنین سازمان‌هایی، شرایط، نظریه‌ها و تغییر و تحول در محیط‌های سازمانی، کاهش دائمی منابع، افزایش آگاهی افراد سازمانی از حق خود و پاسخ‌گویی سازمان و نظام اجتماعی در مقابل جامعه و افراد آن می‌باشد به طوری که مدیران نمی‌توانند از یادگیری امتناع کرده و برای آنکه بتوانند خود را در محیط پرتلاطم اطراف خود حفظ کنند، می‌بایست از قالب‌های غیرپویا خارج و به سمت سازمان یادگیرنده متحول شوند (capra, 2002: 14). تا همین اواخر در علم آموختیم که از معادله‌های غیرخطی پرهیز کنیم زیرا حل آنها تقریباً ناممکن بود. با این همه طی دهه‌ی ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ علاقه به پدیده‌های غیرخطی زمینه‌ی ظهور سلسله‌ای از نظریه‌های منسجم را فراهم آورد که به طور بارزی فهم ما را از بسیاری خصیصه‌های کلیدی حیات اجتماعی جوامع افزایش داده و معیاری مبتکرانه برای حل عمده‌ترین و مهمترین مشکلات اجتماعی عصر ما عرضه داشت. این معیار مثبتی بر فهم و درک کلیت حیات جوامع در معنای کلی از رهگذر تفکر غیرخطی است. از این رو یگانه راه پایدارسازی حیات اجتماعی جوامع انسانی در آینده سازگار کردن اصول نهفته در نهاد مؤسسه‌های اجتماعی با اصول سازمانی است که طبیعت زیستی برای پایداری شبکه حیات ایجاد کرده است (capra, 2002: 30).

آموختن از حیات

در طبیعت، شبکه‌ی زنده متناسب با فطرت خود به مزاحمت‌های محیطی با تغییر ساختار پاسخ می‌دهد و بر می‌گزیند که به کدام یک از آنها توجه کند و چگونه پاسخ دهد. در جوامع نیز مدیران و رهبران و حاکمانی که برای اداره‌ی جوامع متکثر، متلون و متنوع امروزی از نظر هویت‌ها، فرهنگ‌ها، نظام‌های ارزشی و معنایی و سلاقی گوناگون، شیوه‌های مکانیکی را آموخته‌اند و آن را اعمال می‌کنند بر این باورند که یگانه راه کنترل نظام اجتماعی در برابر دگرگونی، تغییرات و حوادث پیرامون این است که بدانند چگونه بخش‌های نظام اجتماعی به صورت قهری با هم سازگار و هماهنگ شود. تفاوت تعیین‌کننده‌ی بین تصور جامعه به مثابه سیستم زنده و همینطور به‌مثابه ماشین در این است که ماشین کنترل می‌شود در حالیکه سیستم زنده را بنا به حکم نظام‌مند حیات و طبیعت فقط می‌توان برانگیخت و با ایجاد محرک به جای صدور دستورالعمل و زور و قوای قهری به جنبش درآورد. برای تغییر سبک مدیریتی نظام‌های اجتماعی عصر حاضر با تمام تنش‌ها و پیچیدگی‌هایش باید طرز تلقی و تفکر از نظام اجتماعی را عوض کرد و آن را در یک نگرش کلی برآمده از نظام طبیعت دانست. بی‌گمان چنین کاری آسان نیست ولی دستاوردهای بزرگی به بار می‌آورد. کار با فرایندهای فطری

سیستم‌های زنده بدین معنا است که برای به حرکت درآوردن سازمان اجتماعی و تغییر آن نیازی به صرف انرژی زیاد یا اعمال زور و فشار نیست. موضوع اصلاً نیرو یا انرژی نمی‌باشد. موضوع معنا و نوع تصور و تجسم از جوامع انسانی عصر جدید است. شبکه‌های زنده‌ی داخل سازمان، همان افراد انسانی، فرهنگ‌ها و نظام‌های ارزشی و معنایی، همان اقوام در صورت داشتن خلاقیت با پاسخ‌های خلاقانه‌ی خود، در برابر محیط پیرامون و حوادث و تغییرات آن معنا ایجاد کرده و با آن ارتباط برقرار می‌کنند و همواره آزادی‌شان را برای بازآفرینی نشان می‌دهند. تسلیم بی‌قید و شرط در برابر دستور العمل‌ها فقط به قیمت به‌نیامرفتن زنده بودن نظام اجتماعی و اعضاء سازمانی به چنگ می‌آید. چون امکان می‌دهد که به جای نادیده گرفتن خلاقیت اشخاص نظام‌های فرهنگی معین درون نظام اجتماعی، آنها را به کار گرفته و تبدیل به نیروی مثبت بکند. اگر افراد فرهنگی و اجتماعی جامعه را از همان آغاز با الهام از قانونمندی حاکم بر طبیعت در فرایند تغییر وارد کنیم خودشان تن به برانگیخته‌شدن می‌دهند زیرا این فرایند برای آنان معنادار است. طبق نظر وتیلی^۱، کلنر^۲ و راجرز^۳، راهی جز این نداریم که هویت‌های اجتماعی گوناگون و اقوام را به شرکت در فرایند بازاندیشی، طراحی مجدد و بازسازی سازمانها در عصر حاضر برای رویارویی با تغییرات پیرامون نمائیم. اگر آنان درگیر در سرنوشت و آینده‌ی اجتماعی خود شوند آینده‌ای خلق خواهند کرد که بخشی از آن به خودشان تعلق دارد (Wheatley and Kellner, Rogers, p.36). طی سال‌های اخیر زیست‌شناسان و بوم‌شناسان استعاره‌هایی را که بکار می‌برند از سلسله مراتب به شبکه‌ها تبدیل کرده‌اند و به این تشخیص رسیده‌اند که مشارکت «گرایش به همانندی، استقرار روابط، همکاری و حراست از روابط همزیستانه» یکی از مشخصه‌های برجسته‌ی حیات است. به همین خاطر انگیزه دادن و راهنمایی‌های اصولی و همین‌طور معنادار کردن فرایند دگرگونی برای مردم به‌خاطر جلب مشارکت و خلاقیت آنها به جای صدور دستورالعمل‌های خشک و خالی آشکارا در روابط قدرت تغییر ایجاد می‌کند که از سلطه و کنترل درمی‌گذرد و راه را برای همکاری و مشارکت هموار می‌سازد (Wenger, 1996).

حیات بخشیدن به سازمان‌ها

مشکل این است که سازمان اجتماعی معینی به نام ایران از نظر پرداختن به مسئله‌ی اقوام و هویت‌های گوناگون اجتماعی در عصر جهانی‌شدن و ترقی فضای مجازی نه فقط اجتماع زنده نبوده و فزاینده‌ی حیات نیست بلکه نهادهای اجتماعی طراحی شده برای مقاصد و وظایف معین من جمله رسیدگی به مصائب و مشکلات قومیتی و بحران‌های بوجود آمده‌ی هویتی کاهنده‌ی حیات است. در ارتباط با این مطالعه هر چه بیشتر سرشت حیات را می‌فهمیم و بیشتر درمی‌یابیم که سازمان چگونه می‌تواند زنده باشد به نحوی دردناکتر متوجه می‌شویم که طبیعت نهادها و سیستم جاری ما برای رسیدگی به مصائب ستیزه‌ها و تنش‌های قومیتی تا چه اندازه خشکاننده‌ی حیات است. به بیان دیگر با تمرکز روی حیات و خود سازماندهی، نظام اجتماعی خود را در برابر حوادث پیش‌بینی نشده و تنش‌های قومی، هویتی و دیگر اشکال خاص‌گرایی قدرتمند می‌سازند. این امر، هم از نظر ذهنی و هم از نظر عاطفی محیط سالم و انسانی می‌آفریند که افراد قومی و کنشگران متعلق به هویت‌های گوناگون اجتماعی در آن احساس می‌کنند علاوه بر اینکه بر نظام ارزشی و چهارچوب فرهنگی آنها ارزش و احترام گذاشته می‌شود بلکه در تلاشی مستمر برای تعیین سرنوشت فرهنگی، سیاسی و اجتماعی‌شان پشتیبانی می‌گردند و متعلق به اجتماع بزرگتری هستند. به همین خاطر هر اوضاع و شرایطی در جامعه با

1- Wheatley
2- Kellner
3- Rogers

توجه به دگرگونی شتاب‌زده‌ی عصر حاضر نوع خاصی از رهبری و مدیریت و کنش موثری در برابر تنوع و تکثر فرهنگی و هویتی ناشی از جهانی‌شدن و فضای مجازی حاصل از آن را در جامعه می‌طلبد. برای آسان‌تر کردن چنین وضعیتی در جوامعی همانند ایران که از تعدد و تکثر فرهنگی، قومی، زبانی، دینی، مذهبی و تنوع سلائق گوناگون فکری و عقیدتی برخوردار است لازم است که رهبران اجتماع و مدیران و سیاست‌گذاران سطح کلان به شیوه‌ای موثر فرایند بنیادین حیات را بشناسند و بفهمند. برای پیدایش چنین مدیریت اجتماعی، شبکه‌ی فعالی از ارتباطات با چرخه‌های چندگانه‌ی پس‌خور لازم و ضروری است. علاوه بر این، پیدایش تازگی و ویژگی سیستم‌های باز است بدین معنا که سازمان اجتماعی برای زنده ماندن نیاز دارد به روی پندارهای تازه و دانش جدید باز باشد. برای زنده ماندن باید سازمان اجتماعی را مستعد پذیرش کرد. یعنی فرهنگ یادگیری را ترویج و پرس و جوی مستمر را تشویق کرد تا پاداش که همان نوآوری است بدست آید (De Geus, 1997).

نتیجه‌گیری

فرایند جهانی‌شدن بواسطه‌ی نیروهای اجتماعی و انتزاعی دوردست که زندگی انسان‌ها را بیش از پیش شکل می‌دهند آسایش و آرامش وجودی ناشی از تجربه‌ی اجتماعی محلی را نابود می‌کند. ولی این تحول بدست جهانی‌شدن و ترقی تکنولوژی ارتباطاتی به معنای پایان زندگی مردم در چهارچوب محل‌های واقعی نیست بلکه به نوعی ویژگی این محل‌ها را دگرگون می‌کند. در عصر جدید بر خلاف جوامع سنتی که دربرگیرنده‌ی منابعی محدود و معین برای ساخت هویت بودند فرایند جهانی‌شدن منابع هویت را بسیار افزون می‌کند که انسان‌ها به آسانی می‌توانند نیاز هویتی خود را از آن تأمین کرده و منابع موجود را مطابق میل و سلیقه‌ی خود بومی و محلی کنند. با این حساب تلاش برای احیای فضاهای بسته‌ی فرهنگی و اجتماعی و خاص‌گرایی‌های مرتجع و بدوی، اصول و بنیادهایی مانند آزادی، برابری، حقوق بشر و دموکراسی را به مخاطره انداخته و زیستن در جهان معاصر با تنوع و تکثر انسانی و فرهنگی را تهدید می‌کند. بر خلاف هویت‌های ساخته شده در جوامع سنتی، هویت‌هایی که اینگونه ساخته می‌شوند بسیار سیال، غیر متصلب و پویا، مختلف و ترکیبی است. اهمیت این نوع هویت‌سازی زمانی برجسته می‌شود که خطرناک بودن جستجوی هویت و فرهنگ ناب در قالب بنیادگرایی فرهنگی را در کانون توجه قرار دهیم. لازم به ذکر است که تحقیق مورد نظر در قالب تحقیق نظری انجام گرفته و نوعی پژوهش بنیادی می‌باشد. علاوه بر کشف و آشکارسازی روابط بین متغیرها از روش‌های استدلال و تحلیل عقلانی استفاده شد که بر پایه‌ی مطالعات کتابخانه‌ای انجام گردید. با این حساب اساساً هدف اصلی این مطالعه در قبال تهدیدات جهانی‌شدن و خاص‌گرایی توسعه‌ی چهارچوب مفهومی بوده است که گستره‌های زیستی، مادی و اجتماعی، معنوی حیات پایدار اجتماعی را ادغام کند. چهارچوبی که به ما امکان می‌دهد بینشی سیستمی را درباره‌ی برخی از موضوعات ضروری عصر کنونی اتخاذ کنیم. با آغاز سده‌ی حاضر دو پدیده ظهور و توسعه یافته است که تأثیرات شگرفی در رفاه و شیوه‌ی حیات بشریت در جوامع انسانی داشته است. یکی جهانی‌شدن است و دیگری طراحی‌های بر اساس آموزه‌های علم پایداری. جهانی‌شدن اجتناب‌ناپذیر است. اما مسئله‌ی نهفته جهانی‌شدن نیست بلکه نظام ارزشی و سیاست حاکم بر جهانی‌شدن است. ارزش‌های انسانی قوانین طبیعی نیستند و می‌توان آنها را عوض کرد. چالش بزرگ سده‌ی بیست و یکم تغییر نظام ارزشی نهفته در تار و پود جهانی‌شدن است که با کرامت انسانی، آزادی‌های فرهنگی و نظام‌های نمادین هویت‌های اجتماعی و اقوام موجود در نظام ارزشی در تضاد می‌باشد. در واقع منظور همان به راه اندازی فرایند بازسازی جهانی‌شدن و تغییر بازی است که برای مقابله با چالش‌های قومی و جنبش‌های بنیادگرایانه افراطی دینی و هویت‌های گوناگون لازم و ضروری می‌باشد. برای ایجاد چنین مقابله‌ای الهام از طبیعت و آموختن از حیات و از همه

مهم‌تر ایجاد معنا در زندگی اجتماعی با پدیداری انجمن‌های کنش‌انبار در بین اعضاء اجتماعی و دستیابی به تفکر سیستمی و تصور کلیت جهان به مثابه یک سیستم واحد اساسی و حیاتی است.

منابع

الف) منابع فارسی

۱. اسکات، ریچارد (۱۳۸۷). **سازمان‌ها: سیستم‌های عقلایی، طبیعی و باز**. ترجمه‌ی حسن میزائی اهرنجانی. تهران: سمت
۲. امیدی، علی (۱۳۸۶). نظریه بسیج سیاسی قومیت و راهکارهای مهار و پیشگیری تنش‌های قومی. مطالعات موردی کردستان ایران. **مجله دانشکده علوم اداری و اقتصاد**. شماره‌ی ۴۷
۳. تاجیک، محمدرضا (۱۳۷۹). روشنفکر ایرانی و معمای هویت ملی. **فصلنامه مطالعات ملی**. شماره‌ی ۵. پائیز
۴. ترابی‌نژاد، مهرداد (۱۳۸۴). **جهانی‌شدن و فرهنگ ملی**. مجموعه مقالات هویت ملی و جهانی‌شدن. تهران: موسسه‌ی تحقیقات و علوم انسانی
۵. جلایی‌پور، حمیدرضا (۱۳۸۵). **فراز و فرود جنبش کردی**. ۱۳۵۷-۱۳۶۷. پیوست یک: جهانی‌شدن و جنبش قومی. تهران: موسسه‌ی تحقیقات و توسعه‌ی علوم انسانی
۶. خوبروی پاک، محمدرضا (۱۳۸۰). **اقلیت‌ها**. تهران: نشر شیرازه
۷. روزنا، جیمز (۱۳۸۲). **جهان آشوب زده**. ترجمه‌ی علیرضا طیب. تهران: پژوهشکده‌ی مطالعات راهبردی
۸. شایگان، داریوش (۱۳۸۴). **افسون‌زدگی جدید: هویت چهل‌تکه و تفکر سیار**. مترجم فاطمه ولیایی. تهران: نشر فرزاد
۹. شولن، یان آرت (۱۳۸۲). **نگاهی موشکافانه به پدیده‌ی جهانی‌شدن**. مسعود کرباسیان. تهران: نشر علمی و فرهنگی
۱۰. کاپرا، فریتیوف (۱۳۸۶). **پیوندهای پنهان، تلفیق گسترده‌های زیستی، شناختی و اجتماعی حیات در علم پایداری**. ترجمه محمد حریری اکبری. تهران: نشر نی
۱۱. کاظمی، علی اصغر (۱۳۷۰). **زنجیره‌ی تنازعی در سیاست بین‌الملل**. تهران: نشر قومس
۱۲. گل محمدی، احمد (۱۳۸۱). **جهانی‌شدن، فرهنگ، هویت**. تهران: نشر نی
۱۳. گیدنز، آنتونی (۱۳۷۷). **پیامدهای مدرنیت**. ترجمه‌ی محسن ثلاثی. تهران: نشر مرکز
۱۴. نادرپور، بابک (۱۳۸۲). **تأثیر جهانی‌شدن بر هویت‌های ملی و قومی**. مجموعه مقالات همایش جهانی‌شدن (بیم‌ها و امیدها). تهران: نشر حدیث امروز

۱۵. نساج، حمید (۱۳۸۷) جهانی‌شدن و هویت اقوام ایرانی با تأکید بر مولفه‌های زبان و آداب و رسوم. دو

فصلنامه‌ی سیاست نظری. شماره‌ی ۵

۱۶. ماندل، رابرت (۱۳۷۷) **چهره‌ی متغیر امنیت ملی**، ترجمه‌ی پژوهشکده‌ی مطالعات راهبردی. تهران. انتشارات پژوهشکده‌ی مطالعات راهبردی.

ب) لاتین

1. Albrow. M (1996) **the Global Age**. Cambridge: polity press
2. Auge. M (1995) **Non Places**. London: Verso
3. Barber. B (1995) Jihad VS. Mc World. In F. Lechner and J. Boil (ed) **The Globalization Reader**.
4. Brown. R. (1999) **Social Identity**. In A. Kuper and J. Kuper. **The Social Science Encyclopedia**. London: Routledge
5. Castells. M. (1997) **The Power Of Identity**. Oxford: Blackwell
6. Hall. S (1996) **the Question of Cultural Identity**. **Modernity and Its Future**
7. Natter. W. and Jones J. (1997) **Identity space and other**. **Uncertainty**. Oxford: Blackwell
8. McGrew. A. (1996) **A Global Society**. In Hall Held and McGrew (eds) **Modernity and Its future**
9. Morley .D and Robins. K. (1996) **Spaces of Identity**. London. Routledge
10. Jenkinz. R. (1996) **Social Identity**. london: Routledge
11. Lash. S. and J. Ury. (1994) **Economics of Sings and Space**. London: SAGE
12. Giddens. A. (1991) **Modernity and Self Identity**. Cambridge: Polity Press
13. Guibernau. M. (1996) **Nationalisms**. Cambridge: Polity Press
14. Tomlinson. J. (1999) **Globalization and Culture**. Cambridge: Polity
15. Silverman. M. (1999) **Facing Postmodernity**. London: Routledge
16. Wallerstein. I. (1991) **Geopolitics and Aeroculture**. Cambridge: Cambridge University Press.



پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی